

# تأثیر تفکر شرقی و اسلامی بر فلسفه و تفکر غربی

میزگرد تحلیلی فلسفی

با شرکت استادان محترم آقایان:

دکتر رضا داوری اردکانی

دکتر احمد احمدی

دکتر کریم مجتهدی

دکتر غلامرضا اعوانی

قسمت سوم

□ دکتر احمدی:

[در آغاز سومین بخش این میزگرد و در ادامه بحث قبلی] می خواستم عرض کنم که آیا می شود گفت دانشجویی مثل دکارت در لافلش که یک مرکز علمی بود، درس خوانده باشد و کتاب اعترافات آگوستین را نخوانده باشد؟ به احتمال زیاد دیده است. این یک مسئله، مسئله بعدی این است که آیا اشارات بوعلی در آن زمان ترجمه شده بود یا نه؟

□ دکتر اعوانی:

اشارات ترجمه نشده بود. شفا ترجمه شده بود. که البته ممکن است بعداً آثاری بدست بیاید.

□ دکتر مجتهدی:

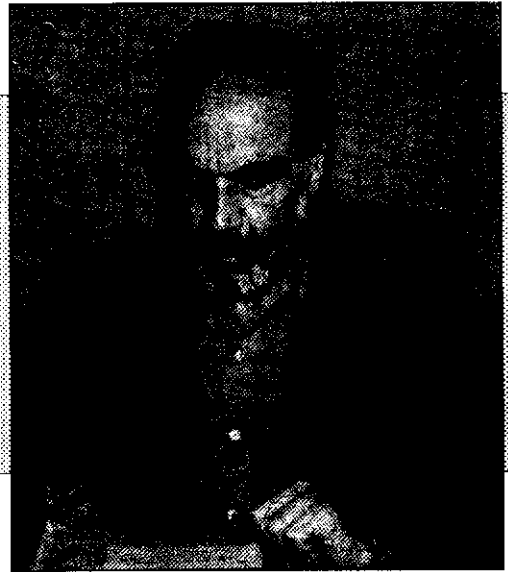
مدکور استاد مصری جزوه ای نوشته «که البته به فارسی ترجمه شده»، ادعا می کند که نوعی شباهت بین «کوژیتوی»<sup>۱</sup> دکارت و انسان مطلق این سینا هست.

همانگونه که از نظر خوانندگان محترم گذشت، قسمت دوم متن میزگرد، تحت عنوان تأثیر تفکر و فلسفه شرق بر تفکر غربی یا معرفی دوران سرنوشت ساز ترجمه و آثار و کتب ترجمه شده این دوران (منظور ترجمه های متقابل از عربی به لاتین و از لاتین به عربی می باشد) و نیز معرفی مراکز ترجمه، مترجمین زبردست، آغاز شد و در نهایت، پس از طسوق طسریق مسباحته ای از معرفی برجسته ترین متفکرین تفکر شرقی، جنبش بسوی سرنوشت سازترین دوران تفکر غربی یعنی رنسانس و از آنجا به معرفی مهمترین و برجسته ترین فیلسوف عصر جدید (یعنی دکارت ۱۶۵۰ - ۱۵۹۶، که او را پدر فلسفه جدید خوانده اند) خاتمه یافت؛ قسمت سوم متن مزبور که اینک پیش روی خوانندگان محترم است صرفاً به بحث پیرامون فلسفه دکارت (که در بعضی موارد یا فلسفه اسلامی تطبیق داده شده است) و بررسی علل وجودی شیوه تفکر این فیلسوف فرانسوی، اختصاص داده شده است.

1 - Cogito.

### دکتر داوری:

○ چیزی که در دکارت هست صورتی از اومانیسیم است. و حال آنکه نه در سنت آگوستین و نه در ابن سینا، اومانیسیم (مذهب اصالت بشر) را نمی‌بینیم من فکر می‌کنم، بشر دایر مدار همه چیز می‌شود بشر می‌شود علم و عمل و سلطان گیتی. اهمیت کوژیتو در همین است که بشر دایر مدار وجود می‌شود. ولی در فلسفه ما بشر دایر مدار وجود نیست.



### □ دکتر داوری:

[خطاب به دکتر مجتهدی]، چیزی که در دکارت هست صورتی از «اومانیسیم» است. و حال آنکه نه در سنت آگوستین و نه در ابن سینا، اومانیسیم (مذهب اصالت بشر) را نمی‌بینیم من فکر می‌کنم، بشر دایر مدار همه چیز می‌شود بشر می‌شود علم و عمل و سلطان گیتی. اهمیت کوژیتو در همین است که بشر دایر مدار وجود می‌شود. ولی در فلسفه ما بشر دایر مدار وجود نیست.

### □ دکتر اعوانی:

آنجا آن (آگوستین) می‌گوید «دوبیتو ارگو سوم»<sup>۲</sup> این می‌گوید «کوژیتو ارگو سوم»<sup>۳</sup> یعنی بین این دو فرق است هر دو به نظر بنده یک مسئله مشترکی داشتند ولو اینکه توارد نباشد؛ یعنی هر دو مواجه بودند با مکتب عظیم شکاکیت؛ و آگوستین خودش تصریح کرده است و همه مورخان نوشته‌اند که در آغاز جوانی شکاک بود، و شکاکیت سخت او را آزار می‌داده، سخت تحت تأثیر شک «پیرهونیسیم»<sup>۴</sup> و شک «آکادمی میانه» بود. اصلاً سالیان سال از این شکاکیت رنج می‌برد. در بیست و یک سالگی کشف افلاطون است که او را از شک نجات می‌دهد یعنی علت توجه او به افلوپین و افلاطون این بود که آنها توانستند او را از شک چند ساله نجات دهند.

### □ دکتر اعوانی:

همینطور است در نتیجه اولین کارش این بود که خود را از شک نجات بدهد و یکی از محکمترین پاسخها را در مقابل شکاکان بیان کند؛ که نخستین پاسخش این بود. که می‌گوید هر چند شک بکنم هستم (دو بیتو ارگوسوم) و نمی‌گوید کوگیتو ارگوسوم.

### □ دکتر مجتهدی:

نه نمی‌گوید: می‌گوید «سی فالور سوم»<sup>۵</sup> یعنی اگر خطا می‌کنم هستم؛ که در اینجا تفکر هم یکی از براهین اثبات وجود می‌شود.

### □ دکتر اعوانی:

یعنی دکارت مراجعه شده بود با یک نهضت عظیم شکاکیت که از قرون وسطی تا دوره او ادامه داشت برای اینکه متون شکاکانی مثل سکسوس امپریکوس<sup>۶</sup> و پیرهون به زبان لاتین ترجمه شده بود، اینها پنهان بود. در دوره رنسانس وقتی که همه مکاتب یونانی احیاء می‌شود، من جمله شکاکیت، همه به دنبال شکاکان می‌روند و آن متونی را هم که ترجمه نشده بود ترجمه کرده بر ترجمه آثار شکاکان اضافه می‌کنند بنابراین شکاکیت نهضت عظیمی بود که طرفداران و پیروان بزرگی مثل میشل دومونثی<sup>۷</sup> - که اصلاً شکاک بوده - داشته است.

### ◆ خردنامه:

این تغییر مذهب نیز، متعلق به همان دوره شکاکیتش بوده

است؛ یعنی در مذهب تعصب نداشته؟!

2 - Dubito ergo sum. 3 - Gogito ergo sum.

4 - Pyrrhonism. 5 - si Fallor Sum

6 - seatus Empiricug

7 - (michael de montaigne)

□ دکتر مجتهدی:

یا مثل شِرون.

□ دکتر اعوانی:

اینها شکاک بودند و بنابراین خود او می‌خواست فلسفه را تأسیس کند، که برای همیشه به شکاکان پاسخ دهد و علاوه بر این در نظر دکارت وصول به یقین بعد از گذشت از شک میسر است، بنابراین او هم باید فلسفه خودش را از شک آغاز کند تا به یقین برسد. تنها فرق ایندو این بود که آگوستین فقط به شکاکان پاسخ داده و به همین

قتاعت کرده است ولی دکارت می‌خواست فلسفه‌ای تأسیس کند که در عین پاسخ به شکاکان یقینی بوده و از هرگونه شک و شکاکیت ایمن باشد، بنابراین شک او شک «روشی» است، شک «دستوری» است. یعنی سعی کرده قواعد فلسفه خودش را طوری تنظیم کند که بطور کلی مبری از هرگونه شک باشد، بنابراین فلسفه او از قضیه فکر می‌کنم پس هستم آغاز می‌شود.

✦ خردنامه:

به تعبیر دیگر شک تاکتیکی است که به شک دستوری مشهور شد.

□ دکتر اعوانی:

شک «تاکتیکی» یا به اصطلاحی شک «دستوری»، «روشی» یا «اغراق‌آمیز» است که حتی می‌گوید فرضاً شیطان فریبده‌ای هست که مرا پیوسته در قضایای یقینی فریب می‌دهد. از آقای دکتر داوری می‌خواستم سؤال کنم که این چگونه به دوره جدید کشیده می‌شود؟ بنده اذعان می‌کنم که ژیلسون کتاب دیسکورس<sup>۸</sup> را شرح کرده و کوشیده تا تأثیر قرون وسطی را بر دکارت نشان بدهد، یعنی سعی کرده بگوید که دکارت برخلاف آنچه که خیلی تحت تأثیر قرون وسطی بوده، این را واقعاً ژیلسون نشان داده و به نظر بنده درست است یعنی دکارت واقعاً نمی‌توانست از صفر شروع کند.

□ دکتر داوری:

من فکر می‌کنم که کار بزرگ دکارت این بوده که در واقع علم جدید را بنیان گذاشته است علم را با یک حرف یا یک تقلید نمی‌توان بنا نهاد من سعی می‌کنم معنی قول

دکارت را دریابم و هرگز یک تفکر بیگانه را با مقبولات و عادات فکری خود تطبیق نمی‌کنم البته این را هم از نظر دور نمی‌اندازم که به نظر اقبال لاهوری و امثال او نظر اسلام یک نظر علمی به جهان بوده، یا اینکه نظر علمی جدید نزدیک به نظری است که اسلام نسبت به موجودات داشته است یا این نظر می‌توان در مؤسس بودن دکارت شک کرد اما فیلسوف باید مهیا باشد که دلایلی را که محققان در کتب بسیار ذکر کرده‌اند بشناسد و اگر آن دلایل سست باشد ناستواری آن را اثبات کند؛ پیداست و

می‌دانیم که راجریکن عربی می‌دانسته و کتابهای اسلامی می‌خوانده است.

□ دکتر اعوانی:

دوازده سال عربی می‌خوانده

است.

□ دکتر داوری:

ولی بحث، بحث دکارت

است نه راجریکن و نه حتی

فرانسس بیکن و ما فرانسس

بیکن را هم نمی‌توانیم در تأسیس

علم و فلسفه جدید دست کم بگیریم زیرا وی مقداری نیز

تحت الشعاع دکارت قرار گرفته بود.

□ دکتر داوری:

او مقامی بزرگ در تأسیس تمدن جدید دارد، اصلاً «نووم‌ارگانون»<sup>۹</sup> و یا «نووم آتلانتیس»<sup>۱۰</sup> به اصطلاح از کتابهای دوران سازند. اینجاست که انسان متحیر می‌شود که چه بگوید نظر بنده موافق با نظر آقای دکتر احمدی است اینطور نیست که اینها یک چیزی گرفته و اقتباس کرده باشند، و همان را نوشته باشند یک موجی آمده و تفکر تازه‌ای آورده است ولی تفکر نو با گذشته بی ارتباط نیست و متفکران با سنتهای فکری قبلی قطع رابطه نمی‌کنند اینها سخنی نو آورده‌اند، شاگردان خوبی بودند، که هر جا درسی بود فراگرفتند آنها از اسلام چیزها یاد گرفتند، از هر جای دیگر گرفتند و خودشان یک چیز ساختند که سابقه نداشت یعنی آنها تلقی نو داشتند و با آن تلقی بنای علم جدید و فلسفه جدید گذاشته شد تفکری که در آن بشر دایر مدار است و حال آنکه نه در یونان و نه در عالم اسلام اومانیسیم جایی ندارد.

□ دکتر اعوانی:

بله، تفکر، تفکر اومانیسیتی نبود.

8 - Discours 9 - New organon

10 - New Atlantic

□ دکتر احمدی:

ولی اینجا باید از دکارت به یک معنی دفاع کرد گرچه مسیر بگونه‌ای بود که ممکن است از آن استنتاجی اومانستی شده باشد.

□ دکتر داوری:

ما دکارت را ملامت نمی‌کنیم و قصد رد وی را نداریم بنابراین دفاع هم مورد ندارد. من حتی در مقام تجلیل سخن می‌گویم به نظر بنده او بود که علم ریاضی جدید و به اعتباری فیزیک ریاضی جدید

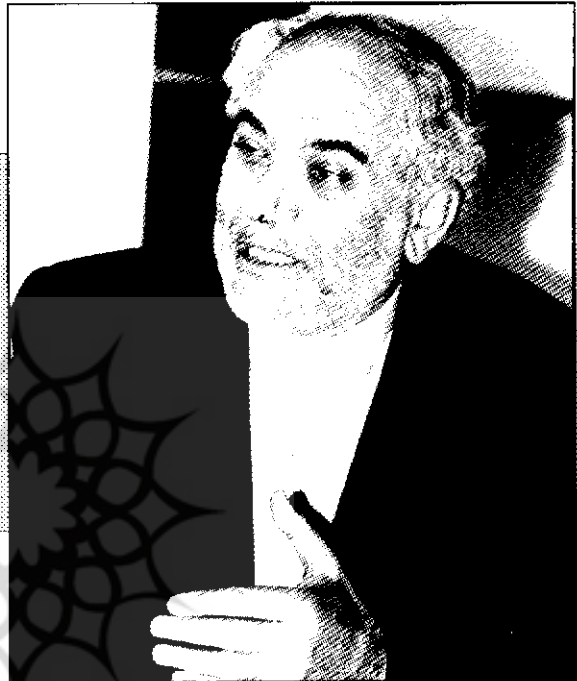
خدا را بیاورد، آخر آدمی که می‌آید خدا را در تأمل سوم ضامن صحت حتی افکارش قرار می‌دهد این را نمی‌شود هیومنست نامید.

□ دکتر داوری:

بینید آقای دکتر، اومانسیم در زمان ما یک شعار شده است به این شعار نظر نداشته باشید. اومانسیم را به معنای دقیق لفظ در نظر بگیرید؛ اومانسیم یعنی بشر در علم و قدرت مستقل است به این معنی دکارت و کانت و هگل و نیچه اومانستند وگرنه خودتان فرمودید که در دکارت خدا

دکتر اعوانی:

○ هر قضیه شهودی را اگر شما در مقام تصور بخواهید تصدیق کنید بصورت قضیه بیان می‌کنید؛ آن ممکن است تصور باشد، شاید بالاتر از تصور هم نباشد یا اینکه فوق تصور یعنی شهود باشد ولی خوب شهود را نمی‌توانید به دیگران منتقل کنید اگر بخواهید شهودتان را به دیگران منتقل کنید: باید به صورت یک قضیه یا حکم یا تصدیق بیان کنید.



هم می‌شود ضامن علم ما، از خدا هم استفاده می‌کنیم برای اینکه یقین علمی ما را ثابت کند. در تفکر غیر اومانسی بشر مظهر و گواه علم و عدل خداست. در اومانسیم خداوند ضامن، مصدق و گواه درستی علم و حقایق عمل ما می‌شود و این نکته ظریفی است.

□ دکتر احمدی:

دردعاها یک آدم مذهبی همیشه می‌گوید خدایا روزی بده، یعنی خدای خدمتگذاری که ایستاده تاهرچه می‌خواهی التماس کنی به تو بدهد آیا این هم هیومنست است؟

□ دکتر اعوانی:

البته اومانستها متدین بودند.

□ دکتر داوری:

بینید من گفتم، از شعار بگذریم نمی‌گویم دکارت و

را با شرکت مؤثر و اساسی گالیله، تأسیس کرد.

□ دکتر احمدی:

نه، «هیومنسیم»<sup>۱۱</sup> حاصل از نظر دکارت با هیومنسیمی که در قرن سیزدهم در ذهن دانتی و بعدی‌ها بوده و با هیومنسیم قرن هجده و نوزده، بخصوص قرون اخیر واقعاً فرق دارد این هیومنسیم یک نوع تصالح است می‌گوید ما که دستمان به جایی نمی‌رسد می‌خواهید معتقد به خدا و عالم بعد از مرگ باشید، می‌خواهید نباشید این هیومنسیم در واقع بن و بنیادش یک نوع شکاکیت در اصول و مبادی مورد نزاع است.

دکارت واقعاً از انسان شروع می‌کند چون راهی ندارد، آدمی که می‌خواهد خدا را در آخر تأمل سوم و پنجم اثبات بکند اول باید - بقول خودش - یک جای پای محکم درست بکند که از اینجا قدم را بردارد خودش را بشناسد. علم خودش را بشناسد عالم را اثبات کند و بعد

کانت بن دین بودند، کار ما تفسیق و تکفیر نیست، دکارت آدمی را جزیره‌ای دانست که با هیچ موجودی، فی نفسه نسبت و رابطه‌ای ندارد و اگر علم به آن موجود دارد مشار این علم هم، خود اوست؛ بشر آغاز و پایان علم و عمل است.

□ دکتر اعوانی:

ولی دینش طور دیگری است. حالا بفرمایید بگویند وی در کوژیتو چه کاری انجام داده؟ آیا انسان را معنی کرده است؟

□ دکتر داوری:

در این مقام اصلاً بحث دین و دینداری مطرح نیست اگر می‌گوییم دکارت و کانت اومانیست بودند، قصد ملامت ورده نداریم؛ من صفت کلی تفکر ایشان را باز می‌گویم.

□ دکتر احمدی:

در آن صورت معنی اومانیست چه می‌شود؟

□ دکتر داوری:

اومانیست کسی است که بشر را در علم، قدرت و اراده مستقل می‌داند در اومانیسم فکر و علم از بالا نمی‌آید و بشر نیز به امری بیرون از خود و بالاتر از خود بستگی ندارد او مالک همه چیز است، هر اومانیست به خدا معتقد است اما خدای اومانیست یا دخالتی در امر بشر ندارد و یا اگر دارد قدرت و علم او را تصدیق می‌کند.

□ دکتر اعوانی:

آیا در واقع انسان مداری، که بالاخره به وجود انسان در فلسفه منجر می‌شود نیست؟ یعنی واقعاً انسان، مداری می‌شود؟

اثبات می‌شود، جز در اسپینوزا، که آنهم نمی‌توانید بگویید خدایش، خدای دینی است، در هیچ فلسفه‌ای اسماء و صفات مطرح نمی‌شود در تمام فلسفه‌های غربی خدا هست، اما اسماء و صفات، اسماء و صفات بشر است، این «من» است. این من ترانسندانتال یا «ترانسندانتال»<sup>۱۲</sup> است که صاحب اسماء و صفات است از ذات «من» ترانسندانتال بحث می‌شود.

□ دکتر اعوانی:

جسم و ماده هم، اسم خدا می‌شود.

□ دکتر داوری:

بله، جسم و بُعد هم، اسم و صفت خدا می‌شود.

□ دکتر احمدی:

منظور از این یک نکته‌ای را هم که فرمودید در دکارت، من و هستی یکی می‌شود، چیست؟

□ دکتر داوری:

«من فکر می‌کنم پس هستم» نمی‌خواهد بگوید چون من فکر می‌کنم و هر فکر کننده‌ای هست پس هستم. در اینجا «پس» برای استنتاج نیست پرسش دکارت پرسش از هستی است، هستی من، فکر می‌کنم (و نه من فکر می‌کنم صرفاً نفسانی و خود بشری) است، من، صاحب علم به چیزهاست، من خود آگاهی است و خود آگاهی وجود است یعنی وجود در خود آگاهی ظاهر می‌شود.

□ دکتر مجتهدی:

آن «ارگو»<sup>۱۳</sup> در اینجا «پس» نیست.

دکتر احمدی:

○ اما دکارت واقعاً از انسان شروع می‌کند چون راهی ندارد، آدمی که می‌خواهد خدا را در آخر تأمل سوم و پنجم اثبات بکند اول باید (بقول خودش) جای پای محکمی درست بکند که از اینجا قدم را بردارد خودش را بشناسد. علم خودش را، عالم را اثبات کند و بعد خدا را بیاورد، آخر آدمی که می‌آید خدا را در تأمل سوم ضامن صحت حتی افکارش قرار می‌دهد، این را نمی‌شود که هیومنیست نامید.

□ دکتر داوری:

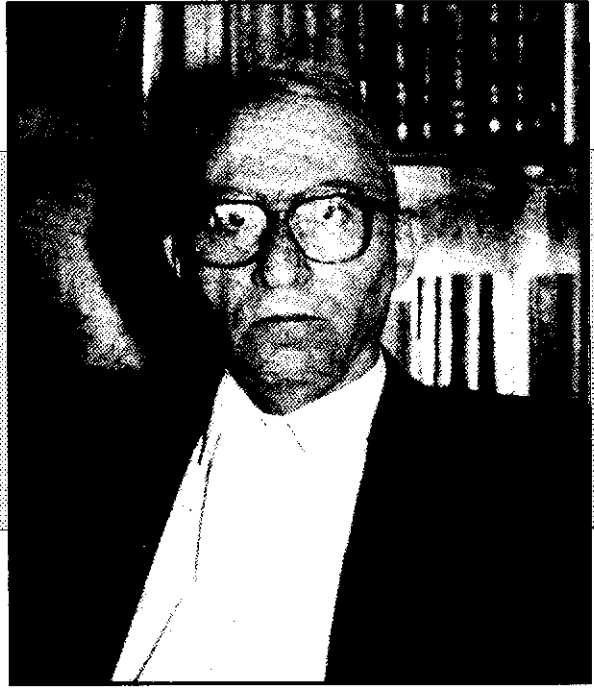
ببینید آقای دکتر ما اگر تقسیم می‌کنیم و می‌گوییم فلسفه یونانی عالم مدار است، فلسفه اسلامی خدا محور است و فلسفه جدید بشر انگار است، قصدمان عیب جویی و برجسب زدن نیست.

در فلسفه جدید و از جمله در دکارت وجود خدا

□ دکتر داوری:

«من فکر می‌کنم پس هستم» به این معناست که فکر، نحوه هستی من است. نحوه هستی من عبارت است از فعل فکر کردن، خود آگاه بودن؛ دکارت اصل اساسی فلسفه





### دکتر مجتهدی:

○ در ارسطو جسم غیر از کم است کم  
عرضی بود ولی دکارت آن را به شکل  
صورت جسمانی درمی آورد کم  
ماهیت جسم و جوهر آن است،  
دکارت عین همین کار را در واقع با  
نفس می کند.

خواسته بگویند، تا هر چیزی فکر می کند هست، من فکر می کنم، پس هستم، و این شده است یک استدلال و آن «پس» هم یک «پس» نتیجه گیری است یعنی منطقی است در صورتی که برای دکارت «ارگو» (پس) تفریط نیست و چیزی را جدا نمی کند. بلکه بر عکس هستم را با فکر، اتصال می دهد و فکر هستی است و آندو از هم منفصل نیستند.  
□ دکتر احمدی:

یعنی فکر می کنم. این فکر کردن من هستی من است؟  
□ دکتر مجتهدی:

بله، دقیقاً همین است.  
□ دکتر احمدی:

خوب آقای دکتر اینکه جواب شکاک را نمی دهد چون شکاک در وجود اشیاء شک می کند.  
□ دکتر مجتهدی:

به شک پاسخ می دهد. ببینید آقای دکتر، نفس من جوهر است، حالا نتیجه اش این می شود که جوهر نفس من همان «فکر» است، همانطور که جوهر جسم من همان «امتداد» است، یعنی منظور دکارت همین است.  
□ دکتر داوری:

پس نفس هست.  
□ دکتر احمدی:

اصلاً نفس دیگر نیست.  
□ دکتر داوری:

[خطاب به دکتر احمدی] هست، اما نه صورت من و نه چیزی که به صقع خاصی تعلق دارد من هستم و حکم هم مال من است. تحول بزرگ در تفکر جدید در همین جا بوجود می آید. که فکر و علم، ملک و مال من می شود نه اینکه به من داده شود.

خود را بیان می کند نه اینکه مقدمات برای رسیدن به نتیجه را ترتیب دهد.

اگر بیان دکارت استدلال بود، استدلال بی وجهی بود استاد مطهری درست می گفتند که دکارت می بایستی بگوید من هستم پس فکر می کنم. دکارت استدلال نکرده است. ملاحظه بفرمایید آقای دکتر احمدی، یا آن است که دکارت حرف مهمی زده که این همه مورد بحث قرار گرفته و در اینصورت معنی کوزیتو نباید چیزی باشد که در بادی نظر فهمیده می شود و اگر همین است که از ظاهر بر می آید سخنی لغو و یاوه است.

□ دکتر احمدی:

دکارت چه می خواهد بگوید؟

□ دکتر داوری:

می خواهد بگوید که من فکر می کنم، من شک می کنم، و چیزی که نمی توانم در آن شک کنم همین است که فکر می کنم پس آنچه نتیجه یقینی است «فکر می کنم» است و من به اعتبار اینکه فکر می کنم «هستم»، «هستم» در اینجا دیگر معنی عام گذشته را ندارد بلکه هستی از سنخ من و من فکر می کنم است و به عبارت دیگر در نظر دکارت، هستی من قرار دادن همه چیز در پراتنز؛ و نتیجه ظاهراً عجیب و معنی داری است که وجود «من» عین ماهیت «من» شود و این جوهر و اصل اومانیسیم است.

□ دکتر مجتهدی:

آنها که از دکارت انتقاد می کنند، مثل کانت، این را تبدیل به استدلال می کنند و می گویند دکارت در واقع

نفس هست نفس فکر است، یعنی نفس دیگر آن چیزی که ابن سینا به آن قائل بوده نیست.

□ دکتر مجتهدی:

نه صورت نفسانی ارسطوئی.

□ دکتر داوری:

دکارت نفس را جوهر قائم بذات می‌داند، اما این نفس، نفس من است، که در کلی کردن ظاهر می‌شود.

□ دکتر مجتهدی:

می‌توانیم موضوع را بسط دهیم. بهترین راه، توجه به امتداد است در ارسطو جسم غیر از کم است کم عرضی بود ولی دکارت آن را به شکل صورت جسمانی درمی‌آورد کم ماهیت جسم و جوهر آن است دکارت عین همین کار را در واقع با نفس می‌کند.

□ دکتر داوری:

وی جواب شک را داده است اما توجه کنید که غرض صرف پاسخ دادن به این و آن نیست، تفکر دکارت خیلی مهمتر از حل چند مسئله بی اهمیت در فلسفه است.

□ دکتر مجتهدی:

این محرز است. می‌گوید این یک چیز ثابت شده است یعنی من علم حضوری به این دارم، این بیواسطه به من می‌رسد.

□ دکتر داوری:

با دکارت، «دگمهای» جدیدی پدید می‌آیند و مقابله او با شکاکیت با این دگمهاست نه اینکه دگمهای فلسفه قدیم را مسجل کند؛ او نمی‌خواسته است بهر طریق در مقابل شکاکیت بایستد تفکر خود را محدود به مسئله‌ای نمی‌کند. شکاکیت مهم بوده اما تفکر دکارت در حد مقابله با شک محدود شده است.

او می‌گوید شما شک می‌کنید؟ در چه چیز شک می‌کنید؟ در وجود؟ وجود که نمی‌دانیم چیست ولی شما نمی‌توانید در همه چیز شک کنید؛ زیرا لا اقل من فکر می‌کنم یک امر یقینی است.

□ دکتر مجتهدی:

حتی بعضی‌ها زیادت اراده بر عقل گفته‌اند، بعضی این را در مورد دکارت گفته‌اند.

□ دکتر داوری:

کل فلسفه جدید اراده است.

□ دکتر مجتهدی:

زیادت اراده بر عقل، یعنی این فکر می‌کنم یعنی اراده، من همان اراده‌ام، آقای دکتر داوری در این مورد درست می‌گویند.

□ دکتر احمدی:

حالا این را ثابت بکنید جواب شکاک را اینجوری می‌دهید که شما شک می‌کنید پس خودتان فکر می‌کنید و فکرتان مساوی است با هستی؟

□ دکتر داوری:

نه، شما فکر می‌کنید دکارت با «من فکر می‌کنم» جواب شکاک را داده است؟ اگر هست انصافاً جواب بی‌ربطی است بخصوص که «پیرهون» در شک می‌کنم هم شک می‌کرد.

□ دکتر مجتهدی:

یعنی شما در واقع شک نمی‌کنید بلکه فقط روش درستی ندارید.

□ دکتر احمدی:

آخر بحث شکاک که در وجود من نیست روی یک مورد که نیست؛ شکاک می‌گوید آیا آنچه من فکر می‌کنم با

دکتر داوری:

○ خدای اومانیست یا دخالتی در امر بشر ندارد و یا اگر دارد قدرت و علم او را تصدیق می‌کند.

عالم خارج انطباق دارد یا ندارد و آیا اصلاً عالم خارج هست یا نیست؟

□ دکتر داوری:

سعی دکارت در این است که عالم خارج را اثبات کند و پاسخ او پاسخ شکاک نیست، یعنی از عهده بر نمی‌آید و نمی‌تواند شکاک را راضی کند منتهی او فلسفه را گرفتار این مسئله بی‌ربط کرده است که آیا عالم خارج وجود دارد یا ندارد؟

□ دکتر مجتهدی:

اگر فکرتان با روش درستی به عالم خارج بپردازد وجود دارد. اگر فکرتان با روش درستی به عالم خارج نپردازد شک می‌کنید. اشکال در غلط بودن روش است.

□ دکتر داوری:

اشکالتان در روش است روش هم مبنایش کوژیتو است کوژیتو استدلال نیست با کوژیتو اساس روش گذاشته می‌شود و روش، ملاک حقیقت می‌شود.

وجود خدا ثابت می‌شود، وجود عالم خارج هم بخوبی ثابت می‌شود. دکارت جزو معدود فیلسوفان دوره جدید

است که مطابقت را نیز قبول می‌کند علم، مطابق خارج است اما نکته این است که دکارت راه بیان و فهم این مطابقت را بسته است از زمان لایب نیتس به این طرف که دیگر کسی مطابقت را قبول نمی‌کند وی می‌آید راه مطابقت را می‌بندد، هیچ فیلسوفی دیگر مطابقت را عنوان نمی‌کند.

□ دکتر احمدی:

خوب، این پاک کردن صورت مسئله است یعنی اصلاً مسئله شک را به یک وادی دیگر می‌بریم.

می‌گوید علم شما درست نیست، شما هم که از مطابقت شیء می‌گویید نظرتان به معنی حقیقت است.

□ دکتر احمدی:

«درست نیست»، یعنی چه؟

□ دکتر داوری:

پسیرهون می‌گفت علم درست نیست اما دکارت می‌گفت من مبنای یقین علمی را یافته‌ام؛ علم درست است و مبنای آن کوژیتو و ملاک درستی آن روش است



دکتر احمدی:

○ یک «من»، یعنی مفهومی از من داشته باشم، علم حصولی است، شک داشته باشم که این مفهوم مابه‌ازاء دارد یا ندارد، من یک مفهوم از خودم دارم این می‌شود «من»، نمی‌دانم که این مفهوم ما به‌ازائی حالا در بیرون از ذهن یا در خود ذهن به لحاظ اینکه «من» هم بقول شما استعلائی است، «من»، مفهوم «من» ما به‌ازاء دارد یا ندارد؟ شکاک می‌گوید ندارد.

مبنا و ملاک این درستی با مبنا و ملاکی که متقدمان یونانی و اسلامی و قرون وسطائی داشتند متفاوت است.

□ دکتر احمدی:

مرادتان از علم، علم حضوری است یا علم حصولی؟

□ دکتر داوری:

در اینجا این تقسیم‌اهمیت ندارد اما بنا بر این می‌گذاریم که منظورمان از علم در این بحث علم حصولی است.

□ دکتر مجتهدی:

علم حصولی مبتنی بر کوژیتوی حضوری!؟

□ دکتر احمدی:

در علم حضوری یعنی اینکه کسی نسبت به خودش ادراکی داشته باشد هیچ ثابت نمی‌شود، قضیه‌ای از آن ساخته نمی‌شود.

□ دکتر داوری:

نه، این که دکارت فکر می‌کنم رایقینی می‌داند علم حضوری نیست، حضوری هست که بلافاصله بحصول تبدیل می‌شود.

□ دکتر مجتهدی:

دکارت مسئله را از مرحله وجودی به مرحله روشی می‌برد یعنی اگر روش درست است شکت بی‌مورد است اگر روش درست نیست برای این است که شک می‌کنی اصلاً ورود به اصل تفکر، یعنی روش.

□ دکتر احمدی:

آخر شک در چیست؟ در ادراک خودم است یا در مطابقت ادراک با بیرون؟

□ دکتر مجتهدی:

شک در همه چیز، همه آن با روش حل می‌شود.

□ دکتر داوری:

آقای دکتر احمدی اولاً ما صورت مسئله دکارت را پاک نمی‌کنیم دکارت هم صورت مسئله‌ای را پاک نمی‌کند، شما هدفی برای دکارت تعیین کردید که قابل چون و چرا است، ثانیاً مگر شکاک شک در علم نمی‌کند؟ دکارت راهی برای اعتبار دادن به علم پیدا کرده است، یعنی



□ دکتر احمدی:

علم حضوری نیست؟ پس من نسبت به خودم علم حضوری دارم این قضیه را می‌سازم یا نمی‌سازم؟

□ دکتر داوری:

وقتی قضیه ساختید می‌شود علم حصولی وقتی گفت: «کوژیتوارگوسوم» علم حصولی است.

□ دکتر احمدی:

قبل از آن در مرحله حضور، اصلاً شک معنا دارد؟

□ دکتر داوری:

دکارت اصلاً حضور را مطرح نمی‌کند شکاک هم تمیز و تفکیک حضوری و حصولی را نمی‌پذیرد.

□ دکتر احمدی:

پس علم حضوری نداریم یعنی حالت شهود و یافتن خویشتن، هنوز بصورت قضیه در نیامده است.

□ دکتر داوری:

شکاک می‌گوید شما دچار وهم هستید او که حس را منکر است به شهود چه کار دارد؟

□ دکتر احمدی:

بسیار خوب سراغ علم حصولی می‌آییم، علم حصولی یعنی موضوعی داشته باشیم و محمولی و حکایت این محمول از این موضوع. من ادراک می‌کنم، یک «من» داریم، یک «ادراک» می‌کنم و «پس هستم» این را شما معنی کنید تا ببینیم در قالب علم حصولی چه از آن در می‌آید؟

□ دکتر داوری:

شما می‌خواهید فلسفه دکارت را در قالب ارسطویی بریزید او می‌خواست بنای فلسفه دیگری بگذارد که در آن همه چیز حول خود آگاهی می‌گردد.

□ دکتر احمدی:

بسیار خوب این چه چیزی را ثابت می‌کند؟ این که اصلاً قضیه نشد.

□ دکتر داوری:

شما خود مترجم دکارت و متخصص فلسفه او هستید، خودتان بفرمایید دکارت چه چیزی را اثبات کرده است.

□ دکتر مجتهدی:

نه، این شما را در مسیری می‌گذارد که به آن دانش مرغوب مورد نظر برسید، این شروع است.

□ دکتر داوری:

ببینید آقای دکتر احمدی شما در ابن سینا می‌بینید که او گفته است که وجود، ما را به حیرت می‌اندازد، فعلاً آن فلسفه را کنار بگذارید. اکنون ما با فیلسوفی سروکار داریم که وجود، او را به حیرت نمی‌اندازد؛ آغاز فلسفه او «من

فکر می‌کنم است» که آقای دکتر (دکتر مجتهدی) می‌فرمایند روش است. حیرت آغاز فلسفه نیست، روش آغاز فلسفه است.

یعنی من در راهی قرار گرفته‌ام که شما دیگر نمی‌توانید در آن شک کنید. من شما را از راهی می‌برم که به علم یقینی برسید.

□ دکتر مجتهدی:

دقیقاً همین است، از شک خارج می‌شود.

□ دکتر احمدی:

خوب منتها آن نقطه اولی، آن به اصطلاح سکوی پرشی که انتخاب کرد آن را به من بگویید چیست؟

□ دکتر داوری:

آن من «ترانسندنتال» است. چیزی که در کانت می‌شود من استعلائی.

□ دکتر احمدی:

بسیار خوب «من ترانسندنتال» که اصلاً حکم ندارد.

□ دکتر داوری:

چرا حکم ندارد؟ حکم دارد اگر حکم نداشته باشد که ترانسندنتال نیست.

□ دکتر احمدی:

من معتقدم که در این سخن دکارت یک خطای فاحش وجود دارد و آن خطا این است که ما وقتی می‌گوییم فلان چیز هست، یعنی این مفهومی که من از یک شیء دارم، این مفهوم ما به ازاء دارد.

□ دکتر داوری:

به هر حال اگر خطا هم باشد فلسفه غرب بر مبنای این خطا بنیان شده است ولی گمان می‌کنم که ملاکی را که شما برای حکم در مورد دکارت اختیار کرده‌اید مورد قبول دکارت نباشد.

□ دکتر احمدی:

حالا اجازه دهید، وقتی می‌گوییم دیو نیست، یعنی مفهوم دیو در خارج از ذهن من «ما به ازاء» ندارد وقتی می‌گوییم شریک خدا نیست، یعنی این مفهوم در خارج از خودمان ما به ازاء ندارد.

من می‌خواهم هلیه بسیطه یعنی «هستم» را بگویم، وقتی می‌گوییم خدا هست به یک عینیت و واقعیت اشاره می‌کنم...

□ دکتر داوری:

«هستم» است، «هست» نیست. توجه کنید با «هست» فرق دارد «هست» را می‌گوید و لش کنید «هست» را نمی‌خواهیم. وجود هست است. دکارت هستم را بجای هست می‌گذارد اینجا نکات دقیقی است که آثار عجیب در تاریخ فلسفه و تمدن غرب داشته است.

□ دکتر احمدی:

نه، هستم را می‌خواهد، وقتی می‌گویم، این می‌وجود دارد، یعنی من مفهوم می‌شود، صورتی از این می‌دارم که این صورت ما به ازاء در خارج دارد.

□ دکتر داوری:

مسئله دکارت به هیچ وجه این نیست، او در این حرفها و مسائل شک کرد و این بخشها را معلق گذاشت.

□ دکتر احمدی:

بله، وقتی شک می‌کنم یعنی نمی‌دانم که این مفهوم در خارج ما به ازاء دارد یا ندارد؛ این شک می‌شود. وقتی که در مورد خودم دارم می‌گویم من هستم باید اینجور باشد چون قضیه می‌سازم، یک «من»، یعنی یک مفهومی از من داشته باشم، علم حصولی است، شک داشته باشم که این مفهوم ما به ازاء دارد یا ندارد، من یک مفهوم از خودم دارم، این می‌شود «من»، نمی‌دانم که این مفهوم ما به ازائی حالا در بیرون از ذهن یا در خود ذهن دارد به لحاظ اینکه «من» هم بقول شما استعلائی است، «من»، مفهوم «من» ما به ازاء دارد یا ندارد؟ شکاک می‌گوید ندارد.

□ دکتر داوری:

شکاک نمی‌گوید ما به ازاء ندارد می‌گوید نمی‌دانم، چطور بدانم...؟

□ دکتر احمدی:

بله، می‌گوید نمی‌دانم، دکارت می‌گوید من ادراک می‌کنم، ادراک می‌کنم بدون وجود داشتن نمی‌شود. این یک زیربنا دارد بنابراین برای این مفهوم «من» یک ما به ازائی وجود دارد و آن عبارتند از من مدرک.

□ دکتر داوری:

خوب، داریم به توافق می‌رسیم اما هنوز بعضی نکات مبهم وجود دارد ببینید آقای دکتر احمدی، آقای دکتر مجتهدی یک اشاره خوبی کردند به این مطلب و آن اینکه منطق ارسطویی یک اقتضائی دارد از تفکر ارسطو، حکمی که صادر می‌کنم همانطور که حضرت عالی

دکتر داوری:

○ برای دکارت مثل هر فیلسوف دیگر بحث وجود به هر حال نمی‌تواند مطرح نباشد، منتهی تلقی او از وجود با تلقی فیلسوفان ما تفاوت دارد.

می‌فرمایید یک ما به ازائی دارد اگر مطابق دارد درست است، اگر ما به ازاء ندارد نادرست است، اما دکارت ملتزم به آن منطق نیست، گفته است که چیزی حقیقت دارد که با روش موافق باشد ملاک حقیقت مطابقت فکر با خارج نیست ملاک روش است؛ الآن علم جدید ملاکش چیست؟ ملاک درستیش چیست؟ شما می‌گویید اگر متد<sup>۱۴</sup> (روش)، پیش رفته باشد و به عبارت دیگر قواعد متد رعایت شده باشد، این علمی است. اگر رعایت نشده، علمی نیست، مشکل است که دکارت یک تردیدی میان قرون وسطی و دوره جدید دارد و به این جهت جناب عالی در اشکالات خود حق دارید و می‌توانید در دکارت شواهدی پیدا کنید که در موضوع حقیقت مردد و متردد است چون در دکارت این مسئله هست که آیا فکر من مطابق است با خارج، یا نیست و مطابقت را هم ثابت می‌کند. دکارت و لایب‌نیتس جزو معدود فلاسفه‌ای هستند که مطابقت را می‌پذیرند اما دلیلی که ذکر می‌کنند مورد قبول همه نمی‌تواند باشد. اما در عین حال اصل تفکر دکارت این است که حقیقت مطابقت روش است و درستی و صحت احکام را هم روش ضمان می‌شود هر چه بر طبق روش باشد حقیقی است اگر با روش موافق نباشد اعتبار ندارد

□ دکتر احمدی:

روش (متد) یعنی ابزار.

□ دکتر داوری:

او نمی‌گوید ابزار، شما می‌گویید روش یعنی ابزار. او می‌گوید روش عین فلسفه است ما که بحث نمی‌کنیم که دکارت چه می‌بایست بگوید و قصد اصلاح دکارت را نداریم می‌خواهیم آن را بفهمیم نمی‌خواهیم او را با فهم خود تطبیق بدهیم.

□ دکتر احمدی:

بسیار خوب، بالاخره بنده باید یک حکم اولیه، یک جای پای مستحکمی پیدا بکنم یا نه، وقتی آن جای پای مستحکم را پیدا کردم از آنجا با یک روشی که او به دست می‌دهد قدم به قدم پیش می‌روم. این درست، من در آن جای پای اولیه دکارت حرف دارم که دکارت یا می‌گوید هستی من مطابق است با ادراک، من ادراکم، خود این قضیه است یعنی علم حصولی است یعنی یک موضوع دارد، یک محمول دارد یا باید بگوید من همان ادراکم، و این ادراک همان هستی است که کل اینها قضیه می‌سازد.

## □ دکتر داوری:

«حضرت امیرالمومنین(ع)» آمده است که «عالم ازلامعلوم؛ یعنی خدا عالم است حتی وقتی که معلوم وجود خارجی در خارج از ذات نداشته باشد در عین اینکه در مرتبه ذات به هر چیزی علم دارد. اما علم در عین حقیقی بودن اضافی است، یعنی اقتضای اضافه دارد، علم بدون عالم و معلوم تحقق ندارد. دسته سوم از صفات، صفات اضافیه محضند، یعنی صفاتی که وجود آنها وجود عالم و ماسوای حق را اقتضا می کند. اسم تواب، مقتضی این است که بنده گناهکاری در خارج باشد و توبه کند، همچنین دو اسم خالق و رازق، حکم می کند که مخلوق و مرزوقی در خارج باشد؛ صفات اضافیه محض، وجود عالم را اقتضا می کنند و به همین جهت بزرگان گفته اند که عالم یا ماسوای حق عین اضافه و صرف ربط و نسبت محض است.

## □ دکتر احمدی:

بگذرید، «می اندیشم» دکارت را پی گیری کنیم؛ می فرمایید که می اندیشم پس هستم استنتاج و استدلال نیست؟ یعنی ادراک من «هستی» است؟

## □ دکتر داوری:

نه آقای دکتر، یعنی از بحث هستی می آیم به علم یقینی، و مبنای این علم یقینی «من فکر می کنم» است.

## □ دکتر مجتهدی:

بله، فکر است، فکر درست است.

## □ دکتر داوری:

وقتی می گوئید ادراک هستی است یعنی صندلی را که ادراک می کنیم صندلی وجود می یابد، دکارت چنین چیزی نمی گوید.

فکر در نظر دکارت صرف حرکت به مبادی و از مبادی به نتیجه یا سیر از کل یا کلی است. فکر نفی و اثبات است و نفی بر اثبات تقدم دارد.

## دکتر مجتهدی:

○ دکارت مسئله را از مرحله وجودی به مرحله روشی می برد؛ یعنی اگر روش درست است شکست بسی مورد است اگر روش درست نیست برای این است که شک می کنی؛ اصل ورود و اصل تفکر، یعنی روش.

بینید آقای دکتر احمدی اینکه من ادراکم، از دکارت بیرون آمده است، بحث فعلی ما این نیست که آیا من ادراکم یا من ادراک نیستم، می دانیم که کسانی آمدند و گفتند وجود انسان منحل در ادراک است و راه دکارت یک سو به «ایده آلیست» کشیده شد اما فعلاً بحث در این است که فکر عین روش است نه اینکه روش، مقدم بر کل باشد با روش است که ما با چیزها ارتباط پیدا می کنیم حالا، اگر این روش درست است می رسیم به علم یقینی، دکارت بجای وجود و حقیقت یقین و علم یقینی نظر می اندازد منتهی هوسرل<sup>۱۵</sup> می خواهد راهی بیابد که این علم یقینی دکارت، علم به ذوات اشیاء باشد.

## □ دکتر مجتهدی:

بله، اصلاً «مدیتاسیون» دکارتی<sup>۱۶</sup> همین است، هوسرل تأملات دکارتی را این گونه می نویسد.

## □ دکتر احمدی:

مرحوم آقای طباطبایی در تعبیر بسیار حکیمانه ای می فرمایند علم ذاتاً بیرون نماست.

## □ دکتر داوری:

آقای دکتر احمدی شما از اول بحث تا اینجا می خواهید بینید دکارت درست گفته است یا نه، و به این جهت اگر امر مهمی را که بنظر تان درست است ذکر می شد نظر دکارت را با آن می سنجید، یا آن را بجای نظر دکارت می گذارید؛ ما می خواهیم مقصود و معنی سخن دکارت را دریابیم نقد آن را باید بوقت دیگری بعد از درک معنی، موکول کرد، سخن آقای طباطبائی مهم است اما دکارت نمی خواهد بگوید علم بیرون نماست.

## □ دکتر اعوانی:

این حقیقه ذاتیه است؛ یعنی صفت ذات است؛ اما ذات اضافه هم است یعنی حقیقتش مثل حیات نیست که ...

## □ دکتر احمدی:

نه، آن ذات یعنی ذو ... ذات مونث «ذو» است.

## □ دکتر اعوانی:

یعنی ذو اضافه است، بله درست است، یعنی اقتضای معلوم می کند، علم نمی تواند بدون معلوم باشد. اسم حی اقتضای اضافه ندارد، یعنی من باشم یا نباشم خدا حی است، بودن یا نبودنم ربطی به آن ندارد. ولی علم اقتضای اضافه می کند علم از صفات حقیقیه اضافه است حقیقه است برای اینکه ذات خداوند ازلاً و ابداً بدان متصف است. علم صفت ذاتی حق است اعم از اینکه معلوم در خارج از ذات باشد یا نباشد چنانکه در کلام حکمت بار



استاد سید محمد خامنه‌ای:  
 ○ انسان وقتی می‌گوید  
 «می‌اندیشم»، مثل همان  
 انسان مجرد ابن‌سیناست که  
 می‌گوید خودم را درک می‌کنم  
 این را دیگر نمی‌توانم انکارش  
 کنم خود را احساس می‌کنم،  
 منتها نه احساس با حواس، با  
 همان حواس نفسانی، یعنی  
 حواس بی‌آلت.

بگوییم، اما دلیل بر این نیست که این قضیه صغری و کبری داشته باشد من وقتی به صورت قضیه بیان می‌کنم می‌گویم کوگیتو (کوژیتو) ارگوسوم<sup>۱۷</sup>. ولی همین قضیه در اصل یک شهود است و در مقام شهود یعنی همین که من واقعاً فکر می‌کنم در حین فکر خودم وجود دارم یعنی آن در اصل بصورت یک شهود است ولی وقتی بخواهیم آن را در مقام بیان اظهار کنیم می‌گوییم کوژیتو ارگوسوم، بنابراین هر قضیه شهودی را اگر شما در مقام تصور بخواهید تصدیق کنید بصورت قضیه بیان می‌کنید آن ممکن است تصور باشد، شاید بالاتر از تصور هم نباشد یا اینکه فوق تصور یعنی شهود باشد ولی خوب شهود را نمی‌توانید به دیگران منتقل کنید اگر بخواهید شهودتان را به دیگران منتقل کنید: به صورت یک قضیه یا حکم یا تصدیق بیان نمایید.

□ استاد سید محمد خامنه‌ای:

یعنی اگر قضیه هم باشد قضیه‌ی هو هویه است در واقع این قضیه، قضیه‌ی این همانی است.

□ دکتر اعوانی:

این همانی است، یعنی فکر کردن من، بودن من است. این همان است.

□ دکتر احمدی:

بنده اصلاً معتقدم قضیه‌ی هو هویه خودش یک اساسی است.

□ دکتر داوری:

اگر اجازه دهید بحث دکارت را در یک جلسه‌ی دیگر دنبال کنیم.

□ دکتر مجتهدی:

یعنی فکر خودم، اینها را دست می‌کند.

□ دکتر اعوانی:

یعنی شما اثبات می‌کنید که من نباشم آن محرز است ولی این مشکوک؟

□ دکتر احمدی:

آن ادراک هم همین است. ادراک هم اعم از فکر کردن است.

□ دکتر داوری:

ببینید آقای دکتر شما گویی دارید با دکارت بحث می‌کنید، ادراک اعم از فکر کردن است لااقل در بادی نظر برای دکارت مورد و معنی ندارد.

□ دکتر احمدی:

ما می‌گوییم: «الفکر حركة من المبادی و من مبادی الی المرادی». فکر یک سلسله عملیات ذهنی است.

□ استاد سید محمد خامنه‌ای:

این فکری که اینها می‌گویند غیر از فکری است که ما می‌گوییم که بصورت ترکیبی است.

□ دکتر احمدی:

یعنی قضیه ساختن.

□ استاد سید محمد خامنه‌ای:

یعنی یک سلسله عملیاتی در مغز من دارد انجام می‌شود.

□ دکتر اعوانی:

دکارت اینطور گفته: قبلاً آمده یک مقدمه چینی کرده است در پاسخ هم که اعتراض کردند بر مبنای آنچه خودش گفته است پاسخ می‌دهد که یک تفکر شهودی داریم، آن شهود را وقتی بخواهیم بیان کنیم باید بصورت یک قضیه

□ دکتر مجتهدی:

به ملاصدرا چه ارتباطی دارد؟

□ دکتر اعوانی:

اتفاقاً ملاصدرا یک جایی شبیه کوژیتو ارگوسوم را رد کرده است.

□ دکتر مجتهدی:

بالاخره همدوره‌اند.

□ دکتر داوری:

اصلاً خود ابن‌سینا را شاید رد کرده است.

□ دکتر احمدی:

آقای دکتر، «کَانَ تَامَهُ» را بیاورید در ملاصدرا، کانت، دکارت، ... و کوژیتو ارگوسوم، آیا از فکر می‌شود نتیجه گیری کرد و عین همین را دارد، به هر جهت به قوت فکری خودش یک فیلسوف است، به هر ترتیب این مسئله برایش مطرح بوده است.

□ استاد سید محمد خامنه‌ای:

بنده نبودم و سابقه بحث را نمی‌دانم ولی کان تامة با هلیه بسیطه در ذات انسان یکی می‌شود خودی خود انسان است. راجع به ملاصدرا اشاره فرمودند ملاصدرا علم و اصولاً معرفت را جزو هویت و ذات می‌داند و آن را یک مرتبه‌ای از وجود می‌داند.

□ دکتر داوری:

بله علم وجود است.

□ استاد سید محمد خامنه‌ای:

یعنی شخصی که علم ندارد یک مرتبه نازلی از وجود را دارد که ما مثلاً به آن می‌توانیم عقل هیولانی بگوییم، همین‌جور که این گوشت و پوست و استخوان تکامل پیدا می‌کند و جسم رشد می‌کند هویت حقیقی، نفس هم در واقع که این جسم ظلی از آن است با علم تکامل و رشد می‌یابد.

□ دکتر مجتهدی:

این افلاطونی است.

□ دکتر اعوانی:

اصلاً افلاطونیان اینگونه بودند.

□ استاد سید محمد خامنه‌ای:

بنابراین انسان وقتی می‌گوید «می‌اندیشم»، مثل همان انسان مجرد ابن‌سیناست که می‌گوید خودم را درک می‌کنم، این را دیگر نمی‌توانم انکارش کنم، خود را احساس می‌کنم، منتها نه احساس با حواس، بلکه با همان حواس نفسانی، یعنی حواس بی‌آلت. احساس است، منتها احساس بی‌آلت، که همان «می‌اندیشم» می‌شود، در واقع مقصودم از می‌اندیشم این است که ما فکر می‌کنیم. ما هم حرف دکارت و هم اشکالاتش را از طریق خود غریبه‌ها شنیده‌ایم این اشکالها مال آنهاست آنها درست نفهمیدند که دکارت چه می‌گوید، می‌گویند تو می‌گویی

که صفری و کبری و نتیجه، خوب، پس قبل از آن صفری و کبری داشتی که به این نتیجه رسیدی، او اینرا می‌خواهد بگوید که من بعنوان نفسی که هیچ چیز دیگر در اطرافم نیست، یک انسان مجرد این سنیایی هستم در هر چیزی شگک کنم در خودم نمی‌توانم. چون همین الان دارم مثلاً دست و پا می‌زنم.

□ دکتر داوری:

دارم نفی می‌کنم، دارم اثبات می‌کنم.

□ استاد سید محمد خامنه‌ای:

فرض بفرمایید یک نفر نشسته خودش را سیلی می‌زند آخر این که احساس می‌کنم که دارم خودم را سیلی می‌زنم که دیگر وهمی نیست، پس یک نقطه شروعی شد و این عین هویت انسان است و حرف خوبی است، ملاصدرا هم که اشاره فرمودند همینطور پیش می‌آید ملاصدرا مبنای معرفتش که همان اتحاد عاقل و معقول باشد بر همین پایه نهاده شده که به همین جهت اصل هوویه، علم، و به اصطلاح ارتباط ما هوی نفس با علم است. اصلاً علم جزئی از مراتب استکمال نفس است. پس نفس یکی از کارهایی که باید بتواند بکند این است که خودش را ادراک کند، چون نمی‌تواند خودش را ادراک نکند.

□ دکتر اعوانی:

مولانا گفته که: «ای برادر تو همه اندیشه‌ای»، یعنی تو

(وجود تو) همان اندیشه است.

□ دکتر احمدی:

یعنی خودت اندیشه‌ای.

□ دکتر مجتهدی:

تفاوت عمده‌ای بین دکارت و ملاصدرا هست. به نظر می‌رسد ملاصدرا بیشتر اشراقی افلاطونی است؛ اما دکارت مینا و اندیشه‌اش، بر روش ریاضی است. یعنی بعد به طبیعیات می‌رسم می‌خواهم بگویم که معکوس است؛ روشی که بدست می‌آورم معکوس است بر می‌گردد به عالم مادی که امتداد است. یعنی هندسه و مکانیک می‌شوند امتداد، هر یک هم از خارج می‌آید. من می‌شوم فکوری که هندسی و مکانیکی است، حتی جسم خودش را و عالم را نمی‌شناسد، غریب است. در ملاصدرا درست است ذات انسان، نفس انسان همان است (انسان معلق ابن‌سینا) ولی متوجه روش ریاضی نیست؛ می‌خواهد به آن متوسل بشود می‌خواهد به یک سری مدارج کمال متوسل شود یعنی تازه می‌خواهد استکمالی را آغاز کند؛ نه اینکه بیاورد بطرف کمیت؛ و فرق دکارت با افلاطون هم، همین است. در افلاطون، ریاضیات مدخل است یعنی من از [و با] ریاضیات می‌روم به عالم بالا، اما در دکارت ریاضیات محلی است که من با آن با روشی مجهز می‌شوم تا بعنوان مهندس بیایم به این عالم، اصلاً روح مطلب همین است.



## □ استاد سید محمد خامنه‌ای

برمی‌گردم به مطلبی که آشنا هستیم و آن تعریف و موضوع فلسفه است که وجود است یعنی موجود بما هو موجود، قبل از اینکه طبیعی باشد و ریاضی و غیره...

## □ دکتر داوری:

و الهی باشد قبل از اینکه طبیعی و ریاضی باشد.

## □ دکتر مجتهدی:

که منظور همان محض وجود است.

## □ استاد سید محمد خامنه‌ای:

فلسفه چون به اصل وجود برمی‌گردد ولی تعیین ریاضی و طبیعی بعد از اصل وجود است او (دکارت) برای اینکه برسد به ریاضیات مجبور است فیلسوف باشد و باید قبلاً از مرحله وجود بگذرد و باید وجود را قبول کند اول وجود خودش و بعد وجود اطراف را، بعد به مرحله ذهن خودش برسد، مثلاً مثلی را مجسم کند، آن مثلث در علم ریاضی یک امر مجرد است. همان تقسیم کانتی که اینها به ریاضیات یک جنبه طبیعی - خارجی نمی‌دهند، ولی از باب اینکه هر چیزی که در ذهن باشد هم در خارج می‌شود موجود شود از من دکارت هندسه و ریاضیات خارجی برخاسته می‌شود نمی‌توانیم فلاسفه را از خانواده فلسفه جدا کنیم دکارت با تمام اینها بعداً در استنتاج از فلسفه وجودی خودش ناخلف در می‌آید اما اینکه فرمودید دکارت انسان را محور قرار می‌دهد و اومانیسم را ایجاد می‌کند، می‌خواهم عرض کنم که اومانیسم در فلسفه اسلامی هست منتها اساس نیست پایه دوم است.

## □ دکتر داوری:

بله، بعنوان انسان هست.

## □ استاد سید محمد خامنه‌ای:

اومانیسم در فلسفه چیز جدیدی نیست، از قدیم در فلسفه انسان کبیر را قبول داشتند، انسان صغیر را قبول داشتند، انسان صغیر در انسان کبیر مندرج است بعد انسان کبیر در برخی مراحل در انسان صغیر مندرج می‌شود، می‌رود تا می‌رسد به خدا. از آن طرف، وقتی می‌خواهید سیر نزولی را نگاه کنید اول وجود حق است، چون جز حق چیزی نیست، بعد مراتب نازل‌اش تا می‌رسد به انسان، انسان مثال الهی است، در حقیقت، اینجا اگر (متفکری یا فیلسوفی) بخواهد ذهنش را بطور قراردادی و دستوری متمرکز کند روی انسان، می‌شود اومانیست. دکارت اگر چه بعداً یک حکیم ناخلف شد ولی، شروعهش خوب بود منتها بعد در ریاضیات و فیزیک افتاد؛ و به هر حال یک مقدار نارسایی‌هایی در نظام فکری او هست که در اروپا خیلی طبیعی بوده که با توجه به آن دوران که دورانی است که می‌خواهد با همه گذشته قطع رابطه کند و دکارت هم در این مرحله همانطور که از زبان لاتین قطع رابطه کرد و در واقع فلسفه‌اش را از فلسفه

قرون وسطی می‌خواست قطع کند این نتیجه‌گیری شده است. بعد، از یک فیلسوف تبدیل می‌شود به یک «سایتیست». و این یعنی جدایی از فلسفه. متشاء تفکر فلسفی یعنی بحث بر سر این که «می‌اندیشم، پس هستم»، این می‌اندیشم پس هستم یک کار جدید نیست، در زمان ملاصدرا و قبل از ملاصدرا، زمان سورفورویوس و فلوطینی‌ها همه این راه را رفته‌اند و این را گفته‌اند و اصلاً ایرانی و از فلسفه ایرانی است. دکارت هم به روش خود همین راه را رفت و به مکتبی رسید که هم فلسفی و هم علمی است.

## □ دکتر مجتهدی:

شروعهش خوب بود.

## □ دکتر احمدی:

ولی یک مطلبی هم هست که من سالهاست بر سر این وقت گذاشتم؛ همیشه مشغله ذهنی من بوده، همین کائنات است. تا تکلیف «من هستم» (یا فلان چیز هست) را معلوم نکنید هر قدمی بردارید ناقص است.

## □ استاد سید محمد خامنه‌ای:

منظور هل بسیطه است اگر تعبیر منطقی‌اش را بکار ببریم.

## □ دکتر احمدی:

اصولاً هل بسیطه یعنی چه؟ آیا دکارت قضیه هل بسیطه تشکیل داد؟ یا فقط علم حضوری داشته؟

## □ دکتر داوری:

شما می‌خواهید بگویید اگر هل بسیطه ندارد برود پی کارش. از جایی که ما در آن قرار داریم تا هل بسیطه هزار فرسنگ راه است بگذارید ببینیم قدم اول را چگونه باید برداریم و در چه راهی برویم تا انشاءالله برسیم به ملاکهای نقد و حکم و داوری در باب فلسفه دکارت. ولی جایی که استاد خامنه‌ای فرمودند برای دکارت مثل هر فیلسوفی بحث وجود به هر حال نمی‌تواند مطرح نباشد مستهی تلقی او از وجود با تلقی فیلسوفان ما تفاوت دارد.

## □ دکتر احمدی:

نه فرق است بین اینکه من از آغاز بگویم الوجود اما واجب اما ممکن.

## □ دکتر داوری:

نه دکارت اینطور نمی‌گوید.

## □ دکتر احمدی:

این است که می‌گویم فیلسوف از وجود آغاز می‌کند دکارت اینجوری است. اینها تمام «فکر» است این «من حیث هو موجود» اعتبار ذهن ماست.

## □ دکتر داوری:

وانگهی تکرار می‌کنم اینکه دکارت چه می‌گفته است یک مطلب است و اینکه نظر درست کدام است مطلبی دیگر است اگر اطراف بحث، مقصد یا مقاصد متفاوت داشته باشد، بحث بجایی نمی‌رسد. □

ادامه دارد